

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۵ جنوری ۲۰۱۳

اسنادی از دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان

۴

جنبش کمونیستی بین المللی

جنبش کمونیستی بین المللی را که بنیان گذاران کبیری چون مارکس و انگلس در دوران رقابت آزاد سرمایه داری پایه گذاری کردند، با سه منبع اقتصاد سیاسی، فلسفه علمی و سوسیالیزم علمی حقانیت آن را در پراتیک پرولتری جهت عمومی ساختن مالکیت بر ابزار تولید و فناپذیری نظام سرمایه داری به اثبات رساندند. کمون پاریس با تمام اشتباهات رهبران آن، انقلاب کبیر اکتوبر و انقلاب توده ئی خلق چین نظام سرمایه داری را در آخرین مرحله آن به ریشه انداختند و ابنای بشریت به این باور رسیدند که جز رفتن به سوسیالیزم و بالاخره دستیابی به کمونیزم راهی ندارند.

اما ارزیابی تضاد در فرماسیون های سه گانه طبقاتی، تضاد عمده، جاگزینی تضاد جدید به جای تضاد قبلی و جهت عمده تضاد (منحیث جوهر دیالکتیک) به وضاحت نشان می دهد که گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم تضاد جدیدی را جانشین تضاد دوران نفی شده نمی سازد، بلکه فقط جهت تضاد تغییر خورده، جهت عمده به غیر عمده و جهت غیر عمده به عمده مبدل می گردد. به این خاطر اشتباهات کمونیست ها و نارسائی های ایدئولوژیک آنان و فعالیت های دشمنان شکست خورده و زخم دیده بورژوازی برای برگشت به دوران گذشته می تواند برای شان ثمرخیز گردد و به این صورت سوسیالیزم به سرمایه داری عقبگرد نماید، چیزی که در دوره های بردگی، فئودالی و سرمایه داری با جانشینی تضادهای جدید ناممکن می باشد، زیرا در این فرماسیون ها تضادهای جدید جانشین تضادهای دوران نفی شده می گردد، اما در سوسیالیزم تضاد جدید جای تضاد نفی شده را نمی گیرد، فقط دیکتاتوری از بورژوازی به پرولتاریا انتقال می یابد، از همین رو بورژوازی برای احیای مجدد تلاش می کند و پرولتاریا برای استحکام جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیزم بی وقفه در مبارزه و تلاش می باشد.

کمونیست ها با تیوری و پراتیک انقلابی، مبارزه علیه مشی و سیاست های نادرست و انحرافات سیاسی و ایدئولوژیک، تقویت شیوه های انقلابی رهبری و با مبارزه پیگیر علیه تلاش های بورژوازی برای احیای مجدد، پیروزی متداوم سوسیالیزم را تضمین کرده می توانند؛ پرولتاریا با مبارزه قاطع طبقاتی می تواند از عقبگرد سوسیالیزم جلوگیری نماید. زیرا چنانچه تذکر رفت مبارزه انتاگونیستی در سوسیالیزم میان بورژوازی و پرولتاریا ادامه داشته و این که پرولتاریا چگونه دیکتاتوری اش را اعمال، مستحکم و متداوم بسازد و بالاخره به کمونیزم گذار کند، منوط به مبارزه قاطع علیه

ایدیولوژی، فرهنگ، هنر و سنن پوسیده و تلاش های بورژوازی برای احیای دوباره می باشد. از این رو دولت سوسیالیستی باید به مصاف بورژوازی در هر بخش ممکن برود و از احیای مجدد این طبقه با تمام توان جلوگیری نماید؛ این مبارزه تا گذار به کمونیزم ادامه دارد و طولانی خواهد بود.

در صورتی که این مبارزه به شکل قاطع و بی وقفه ادامه نیابد و بر دولت سوسیالیستی و حزب پرولتری آن افکار انحرافی حاکم گردد و بورژوازی موفق به گسترش فساد در ارکان های گوناگون آن شود، تضادهای موجود در زیربنای اقتصادی و در روبنا حل نگردد، به رفع شرایط مادی شکست انقلاب اقدام نشود و از توطئه، مداخله و تخریب کشورهای امپریالیستی جلوگیری نشود و از در سازش غیر انقلابی با آن ها معامله صورت بگیرد، چنانچه تجربه شوروی و چین نشان داد، رویونیوم بر آن حاکم می گردد، رویونیوم می که در خدمت احیای بورژوازی قرار داشته، امحای دولت و حزب انقلابی را تسریع نموده و به پای بورژوازی قربانی می کند.

با در نظر داشت موجودیت تضاد انتاگونیستی در جامعه سوسیالیستی میان پرولتاریا و بورژوازی، فلسفه انقلابی عقبگردانی را که در سوسیالیسم شوروی و چین به وجود آمد، امر طبیعی دانسته آن را تشریح دیالکتیکی می نماید. این که در این دوره رهبران جنبش کمونیستی در این دو کشور چه اشتباهات و انحرافات مرتکب شدند، بسیار روشن است که اگر از آنها جلوگیری می شد، مطمئناً ما شاهد «شکست سوسیالیسم» به این دردناکی آن نمی بودیم. در سه منبع و سه جزء عام مارکسیزم از لحاظ تیوریک تا حال اشتباه و انحرافی که باعث شکست سوسیالیسم شود به اثبات نرسیده، و اگر اشتباهاتی از لحاظ تیوریک موجود بوده، رهبران کبیر پرولتاریا با در نظر داشت اوضاع مشخص آن را تصحیح و تکامل بخشیده اند.

مارکسیزم همگام با علم تکامل می یابد، از این رو ما با این برداشت مذهبی و دگماتیک که «فقط مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم، نه چیزی بیش، نه کم» مخالفیم، و در عین زمان ارائه تیوری های رویونیستی را زیر پوشش این که «مارکسیزم علم است و در حال تکامل است» به شدت ضد انقلابی دانسته، هر نوع «سنتز نوین» را که چیزی تازه برای غنماندی چارچوب تیوریک مارکسیزم نداشته باشد، نوعی از رویونیسم می دانیم.

اعتبار مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به حیث تیوری انقلاب های رهائی بخش، ایجاد جامعه سوسیالیستی و گذار آن به کمونیزم کماکان بر جای خود باقی است و «عقبگرد»هایی که در کشورهای سوسیالیستی صورت گرفته به مضمون و محتوای عام مارکسیزم ربطی ندارد و منوط به اشتباهات و نارسائی ها و انحرافات مجریان آن بوده است. کمونیست ها با جمع بندی از اشتباهات مجریان سوسیالیسم و با تلفیق خلاقانه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، اتخاذ مشی، سیاست و شیوه های انقلابی رهبری می توانند پیروزی سوسیالیسم را تضمین کنند. با چنین جمع بندی می توان بیش از پیش در راه تطبیق تیوری انقلابی مارکسیستی استوارانه گام نهاد و در اوضاع کنونی نقش چشمگیر در سمت و سوی انقلاب های رهائی بخش ایفاء کرد.

بحران اخیر اقتصادی در کشورهای امپریالیستی به ویژه در امریکا، زمینه را بیش از پیش برای اعتراضات، قیام ها و انقلاب های رهائی بخش ملی و سوسیالیستی فراهم ساخته است. امپریالیست های جهان برای غارت و بهره کشی کشورهای دیگر وارد فاز جدیدی از تضادهای امپریالیستی می شوند. دموکراسی بورژوائی بیش از پیش ماهیت و مضمون جنایتکارانه اش را در اشغال افغانستان، عراق و لیبیا به درستی نشان داده؛ تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای غربی شدت بیشتری یافته است؛ استثمار، تشدید رقابت های تسلیحاتی، فشار روزافزون بر کارگران و زحمتکشان، اعتراضات توده ئی، استعمار کشورهای زیر سلطه و تضاد عمده میان خلق ها و امپریالیست ها وضعیتی را فراهم ساخته است که احزاب کمونیست باید از آن برای تشدید مبارزات دموکراتیک و سوسیالیستی سود ببرند.

در چنین اوضاعی، کمونیست ها باید در کشورهای زیر استعمار جنگ های غارتگرانه امپریالیستی را به جنگ های ملی - دموکراتیک مبدل نموده، و از آن برای رفتن به سوی سوسیالیزم کار بگیرند؛ در کشورهای سرمایه داری که توده ها به خاطر هزینه های بالای جنگ غارتگرانه تحت فشارهای گوناگون از قبیل مالیه بیشتر، کاهش تأمینات اجتماعی، افزایش بهای کالاها و خدمات، بیکاری، افزایش ساعت کاری، کاهش مرزها و... قرار دارند، باید از تعمیق تضادهای کار و سرمایه به سود نظام سوسیالیستی سود بجویند و حرکت های کارگری و جنبش های توده ئی را سمت و سو دهند تا عرصه بر چپاولگری امپریالیست ها در درون کشورهای شان نیز تنگتر شود.

امپریالیست ها برای مدیریت بحران اقتصادی که ماهیت نظام غارتگرانه سرمایه داری را می سازد، در حال کشتار مستقیم و غیر مستقیم خلق های افغانستان، عراق، لیبیا، پاکستان و سوریه می باشند و ستراتیژی های جدیدی در اقیانوس آرام، خاور میانه، آسیای میانه، افریقا و امریکای لاتین را غرض قلدری و اربابی بیشتر بر جهان روی دست گرفته اند. تمام این ها نهایتاً جنگ افروزی بیشتر میان امپریالیست ها برای رقابت تقسیم مجدد جهان بوده و خلق های بی شماری را در شعله هایش خواهند سوخت.

جهان امروزی به طرز بی سابقه ای به طرف فقر، کشتار، بی ثباتی، تباهی محیط زیست، بیماری و جنگ افروزی می رود. همین اکنون بیش از ۹۰ درصد مردم جهان تنها ۱۰ تا ۱۵ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، در حالی که ۱۰ درصد مردم جهان بین ۸۵ تا ۹۰ درصد ثروت جهان را غصب کرده اند؛ تفاوت طبقاتی میان کار و سرمایه روز تا روز عمق می یابد، و تا این فاصله موجود باشد، آتش مبارزه طبقاتی خاموش ناشدنی است. همین اکنون این مبارزه به نحوی از انحاء در جنبش های اعتراضی علیه دیکتاتورهای فاشیست در کشورهای غربی و افریقائی، علیه مراکز سرمایه در ۲۰۰ شهر بزرگ جهان، اعتراضات مردمی در اسپانیا، ایتالیا، لندن، فرانسه و... در اعتصابات، در مبارزات مسلحانه کمونیست های انقلابی در هند، فلپین و قسماً پیرو، و در مبارزات کمونیستی در سراسر جهان ادامه دارد.

چنانچه گفتیم تا جامعه طبقاتی است، نبرد طبقاتی ادامه دارد و تا نبرد طبقاتی ادامه دارد، پرولتاریا برای پیروزی در این نبرد راهی جز رسیدن به سوسیالیزم ندارد. سوسیالیزم نخستین مرحله جامعه کمونیستی است که پرولتاریا، دشمنان خلق را از دیکتاتوری محروم ساخته و دیکتاتوری پرولتاری خود را اعلام می نماید. در این مرحله دموکراسی کارگری، شاخص اصلی این نظام است و دیکتاتوری علیه طبقات سرنگون شده که در تلاش احیای دوباره هستند، به وسیله پرولتاریا تثبیت می گردد.

از این رو صحبت از شکست سوسیالیزم، هیاهوی ایدئولوگ های بورژوازی است که پایان تاریخ را اعلام کرده اند، در غیر آن در اوضاعی که جهان به دست انحصارگران غارت و چپاول می گردد و گرسنگی به معضل جدی دنیای ما مبدل می شود، اکثریت باشندگان کره زمین چور و چپاول می شوند و اقلیت چون انگل ها شیره جان انسان های پرولتر و زحمتکش را می مکند، از لحاظ علمی پیروزی و حقانیت سوسیالیزم در برابر کپیتالیزم بیش از پیش تثبیت می شود.

اشتباهات، انحرافات و عقبگردهای مجریان سوسیالیزم (احزاب و سازمان ها) نمی تواند دال بر شکست سوسیالیزم باشد. تاریخ سوسیالیزم نشان داده است که رویونیست ها بارها تلاش کرده اند قوغ آتشین سوسیالیزم را زیر تیوری های خاکستری که پوسیدگی نظام سرمایه داری از پس آن دیده می شود، پنهان نمایند، اما هر بار قوغ آتشین سوسیالیزم به وسیله رهبران ورزیده و انقلابی پرولتاریا چون شعله سر برآورده و فانوس نبرد علیه بورژوازی در پیشاپیش ارتش سرخ کمونیستی بر برج و باروی رویونیزم، اپورتونیزم و کپیتالیزم یورش برده است.

ضعف ها و اشتباهات مجریان سوسیالیزم در شوروی و چین سوسیالیستی، یکی از فکتورها برای عقبگرد سوسیالیزم در این کشورها به شمار می رود. البته این اشتباهات و ضعف ها نمی توانند نقش سازنده و معمارساز رفیق ستالین

برای سوسیالیزم در شوروی و نقش رهبری کننده رفیق مائوتسه دون برای انقلاب سوسیالیستی چین و دفاع قاطع و پیگیر از سوسیالیزم در مقابل رویزیونیزم خروشچفی را کم اهمیت سازد.

اتحاد شوروی بعد از جنگ دوم جهانی برای حفظ سوسیالیزم چنان به رقابت نظامی با سرمایه داری پرداخت که بخش اعظم منابع عایداتی آن را می بلعید و به این صورت باید نان توده هائی که از انقلاب حمایت می کردند، از آنان گرفته می شد. سرمایه داری به خاطر سرشت نظامی گری خود که هدف تراکم بیشتر سرمایه را دنبال می کند، به رقابت تسلیحاتی دامن می زد و کشور شوراهای جهت مقابله با تهدید از این رهگذر باید جبراً وارد این مسابقه تسلیحاتی می شد، چیزی که اساساً خلاف اصول سوسیالیستی است.

دولت سوسیالیستی شوروی، بدون این که شرایط عینی و ذهنی گرفتن قدرت و اجرای دیکتاتوری پرولتاریا توسط شماری از احزاب خرد و کوچک در کشورهای مثل المان شرقی، پولند، چکسلواکیا، هنگری، رومانی و... آماده باشد، مستقیماً احزاب این کشورها را با حمایت ارتش سرخ به قدرت رساند. این کشورها که در جریان جنگ دوم جهانی به شدت آسیب دیده بودند، باید با کمک های اتحاد شوروی به شکوفائی اقتصادی می رسیدند، شوروی که خود به ویرانه ای مبدل شده بود و سالها نیاز داشت تا زخم های جنگ میهنی را التیام بخشد. به این خاطر سوسیالیزم به صورت میکانیکی وارد این کشورها شد لذا به شکوفائی نرسید و بی دلیل نبود که اقتصاد تمام این کشورها به اندازه نیم کشور کوچک امپریالیستی هالند نمی شد. آیا حاکمیت اینگونه سوسیالیزم در اروپای شرقی می توانست توده های این کشورها را راضی و خوشنود نگه دارد؟ آیا فرار از برلین شرقی به برلین غربی با دادن خون چیز طبیعی نبود؟ وقتی شوروی به رویزیونیزم و بعد به سوسیال امپریالیزم تمام عیار مبدل شد، هیچ کشور اروپای شرقی (جز آلبانی که در جریان جنگ ضد فاشیزم مستقلانه می جنگید) کوچکترین اعتراضی نکردند و با سکوت مرگباری تزه های ضد کمونیستی خروشچف را پذیرفتند.

با این که مائو به درستی اعلام کرد که هر ناسیونالیستی باید انترناسیونالیست باشد، ولی روابطی که میان کشورهای سوسیالیستی شوروی و چین با احزاب کمونیستی در حال مبارزه با رژیم های ارتجاعی شان وجود داشت، جدا از این که استوار بر مقوله جاودان لنین «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» بود، اما نوعی تبعیت از این کشورها در میان این احزاب به مرور زمان القاء شده بود و همین بود که وقتی شوروی به رویزیونیزم گرائید، اکثر این احزاب انقلابی به دنبال تزه های ضد مارکسیستی آن رفتند. این ها همه به روشنی نشان می دهد که این احزاب در جریان کمک های چندین ساله، تفکر مستقلانه شان را زیر نام «روابط انترناسیونالیستی» باخته بودند و مبارزه ایدیولوژیک تا حدی از مضمون انقلابی اش تهی گشته بود.

همین گونه در چین به مجردی که رویزیونیست های دن شیائوپنگی برای احیاء و تسلط سرمایه داری کمک های خود را با احزاب نیرومندی چون حزب کمونیست تایلند، حزب کمونیست اندونیزیا و چند حزب انقلابی در هند قطع کردند، بعضی از این احزاب قادر به ادامه مبارزه نشدند و از میان رفتند. این درست است که هر حزب کمونیست باید بر اساس اصول انترناسیونالیستی از احزاب برادر بر اقتدار کمک بگیرد، اما روابط میان تمام این احزاب و سازمان ها باید یکسان باشد، هیچ یک بر دیگری حق «برادر بزرگ» و «تحمیل فکر و نظر» نداشته باشد، زیرا شرایط انقلاب در کشورهای متفاوت از نظر موقعیت تاریخی فرق می کند. رهبری انقلاب در کشور نیمه فیودالی - مستعمراتی مثل افغانستان با رهبری انقلاب در فرانسه که به مرحله نهائی سرمایه داری رسیده، تفاوت های عمیقی دارد؛ به این خاطر انقلابیون هر یک از کشورها بافت های طبقاتی و اجتماعی کشور خود را بهتر می شناسند. بنابراین هدایت های مشخص کمونیست های یک کشور برای وضعیت مشخص کشور دیگر نمی تواند مؤثر واقع گردد، اما در مسایل عام کشورها همکاری و مساعدت احزاب کمونیست از ویژگی های برخورد انترناسیونالیستی است.

مناسبات بین دیکتاتوری و دموکراسی پرولتری آن طوری که لازم بود در این کشورها در نظر گرفته نشد. هم در شوروی و هم در چین، به جای این که کارگران در سطوح مختلف حزبی به خاطر دفاع از سوسیالیسم و دستاوردهای آن متحد شوند، تمرکز بیش از حد قدرت در دست احزاب کمونیست راه را بر نظرات مخالف و «شکفتن صدها مکتب» بست و این امر منجر به سردی در وحدت فکری و همبستگی با رهبری کمونیستی در این کشورها شد. با تغییر ماهوی حزب بلشویک به رویزیونیسم خروشچفی و حزب کمونیست چین به رویزیونیسم دن شیائوپنگی، دیدیم که نه تنها در خارج از این دو کشور دنباله روی دردناک احزاب کمونیست ادامه یافت، بلکه در درون این کشورها میلیون ها تن از کادرها، اعضاء و توده های مردم بدون کدام عکس العمل شدید در برابر رویزیونیست های روسی و چینی به دنباله روی پرداختند.

رهبران احزاب کمونیستی بر قدرت و یا خارج از قدرت چنان به انحصار رهبری دست زدند که تا می مردند نه جایگزینی و نه استعفا در کار بود. این رهبران، همچنان رئیس، صدر و رهبر حزب و دولت می ماندند، در حالی که این رهبران در جریان مبارزات انقلابی تا زمان به قدرت رسیدن، بخش مهمی از انرژی را از دست داده و زودتر از دیگران به تحلیل رفته بودند. رهبران دیگری که در کمیته مرکزی حزب جای داشتند، در جایگاه ابدی شان می ماندند و می ماندند و بعد از هر کنگره تکرار می شدند.

نه رفیق ستالین و نه رفیق مائو با هم نظری و حمایت رهبران ورزیده و رو به تحلیل هر دو حزب، رفیق یا رفقای را جهت رهبری بعدی در حیات شان مد نظر گرفتند و اگر در زندگی شان همچو کاری عملاً آغاز می شد و آرام آرام بخشی از رهبری حزب و دولت به رفقای با انرژی جدید تعویض می گشت، تا بعد از مرگ شان نسل جدید کمونیست ها با رهبری جدید به ناخدائی این کشتی ادامه می دادند، احیای رویزیونیسم خروشچفی و دن شیائوپنگی کمتر محتمل به نظر می رسید. بعد از مرگ ستالین و مائو کسی و یا کسانی که تثبیت بوده باشند، در هر دو حزب دیده نمی شد.

با وجود تمام خدمات بزرگ رفیق ستالین و رفیق مائوتسه دون در دفاع از مارکسیزم - لنینیسم و تلاش های بی دریغ شان برای اعمار سوسیالیسم و کار بزرگ تیوریک این دو برای غنای علم مارکسیزم، نمی توان در این زمینه بر آنان انتقاد نکرد. حزب پرولتری همانطوری که پیشاهنگ است، باید در تمام بخش ها منحصی پیشاهنگ عمل کرده، رهبران و کادرهای فراوانی که بتوانند پیهم و بی انقطاع پیشاهنگی حزب را مسجل سازند، پرورش و تربیه نماید، چیزی که با حاکمیت خروشچف و دن شیائوپنگ در شوروی و چین دیده نشد.

انتقاد بر انحصار رهبری تا پایان زندگی، انتقاد کوچکی نیست که از نوقزدگی و پلورالیزم ارتجاعی بورژوائی نشأت کند. شماری به شمول باب آواکیان که خود سه دهه است در رأس حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار دارد، این خواست را ارتجاعی و بورژوائی می دانند، در حالی که این خواست دقیقاً از اصل سانترالیزم دموکراتیک آب می خورد و از اصل کمونیستی تداوم انقلاب به وسیله رهبران ورزیده نشأت می کند.

با آن که رویزیونیست های خروشچفی و دن شیائوپنگی مارکسیزم را ضربه زدند و باعث عقبگرد سوسیالیسم شدند و بالاخره دو حزب مقتدر کمونیستی را به پای بورژوازی به زانو درآوردند، با وجودی که ضربات سهمگین رویزیونیست ها در جنبش کمونیستی جهانی تشنت و پراکندگی تیوریک را دامن زده و دگماتیست ها، رفورمیست ها، ترسکیست ها، رویزیونیست ها، اپورتونیست ها، انارشویست ها و... همه مصروف لطمه به این جنبش می باشند؛ مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون چه از لحاظ فلسفه مارکسیستی، چه از لحاظ سیاست انقلابی و چه هم از لحاظ اقتصاد سوسیالیستی به حیث ایدئولوژی رهائی بخش پرولتاریا و توده های تهیدست، همچنان از اعتبار علمی برخوردار است.

در حال حاضر احزاب و سازمان های کمونیستی (صرف نظر از این که تا چه اندازه درست می اندیشند) عمدتاً حول سه نهاد دور هم گرد آمده اند که هر سه (جنیش انقلابی انترناسیونالیستی (جاا)، هماهنگی بین المللی احزاب و سازمان های انقلابی (ایکور) و کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست) رسیدن به انترناسیونالیزم را از وظایف اصلی شان می دانند. ما در این جا مختصراً این سه نهاد بین المللی را مورد بررسی قرار می دهیم. ادامه دارد.

به پیش شماره چهارم (ارگان تیوریک - سیاسی سازمان انقلابی افغانستان) - بخش چهارم